

شماره - سوم  
خرداد ماه  
۲۵۳۷

# آنگاه از معجزات

سال شصتم  
دوره - چهل و هفتم  
شماره - ۳

تاسیس بهمن ماه - ۲۴۷۷



( مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی )

صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحیدزاده دستگردی ( نسیم )

( سردبیر : محمد وحید دستگردی )

دکتر محمد وحید دستگردی

## دانش و مذهب

در تاریخ حیات بشر موضوع دانش و مذهب و یا به عبارت دیگر رابطه بین علم و دین پیوسته مطمح نظر متفکران بزرگ جهان بوده و در این باب آثار دربار فکری بسیار بر بیاض کاغذ فروریخته شده است . در بعضی ادوار بین دانش و مذهب اختلافی عمیق رخ داده و بین دانشمندان و علمای دین مباحثات فراوانی در گرفته و در بسیاری از موارد کار به جنگ و جدل کشیده است . لکن با گذشت زمان و پیشرفت و توسعه تمدن و دامنه فکری بشر این اختلاف رو به نقصان گذاشته و دانش و مذهب تا حدی معقول و مطلوب بهمدیگر نزدیک گردیده و در بسیاری از موارد باهم پیوند خورده اند .

بحث و جدل در مورد دانش و مذهب در قرن نوزدهم بیشتر از هر دوره دیگر شدت و حدت داشته است لکن چون با دیده تحقیق بنگریم این بحث‌ها و جدل‌ها بیشتر روی مسائل جزئی و کم اهمیت بوده است به ترتیبی که در روزگار کنونی در نظر دانشمندان و علمای دین قدر و قیمتی ندارند. علت اساسی این بحث‌ها و کشمکش‌ها اختلافاتی بود که میان احادیث کتابهای دینی راجع به



خلق عالم و نظام ستاره‌ها و درستی داستانهای تاریخ و غیره موجود بوده است چون دانش چیزی می‌گفت و مذهب چیز دیگری. در زمان کنونی دیگر این موضوعات برای ما حائز اهمیت نیستند زیرا مثلا صحت و سقم حکایت یوسف بن یعقوب اساس ایمان مسیحی یا کالیمی را متزلزل نمی‌کند چون ادیان منحصر به این دوتا نیست بلکه تعداد آنها آنقدر زیاد و عقاید هم آنقدر مختلف است که به حساب در نیابند چنانکه میان دین بودائی و دین برهما و دین اسلام مشاهده می‌کنیم. پس بهترین روش برای تعیین صحت و سقم ادیان آنست که روح و مغز آنها را مورد ملاحظه دقیق قرار دهیم و ببینیم که آیا مغز و روح آنها با دانش مخالف است یا نه.

آنچه امروزه به وضوح مشاهده می‌کنیم اینست که مردم خصوصاً علما و دانشمندان روی سوی دیانت کرده‌اند و برای مذهب احترام و مقامی رفیع قائل شده‌اند که به خیال علمای قرن نوزدهم هم نمی‌رسید. این انقلاب عظیم فکری از دو دانشمند بزرگ نشأت گرفته است یکی کانت آلمانی و دیگری برگسون فرانسوی.

کانت در اواخر قرن گذشته عقل بشر را مورد انتقاد قرار داده و می‌گفت عقل انسان نمی‌تواند حقایق اشیاء را درک کند زیرا حقیقت آنها را نمی‌بیند بلکه نقش آنها را مشاهده می‌کند بدلیل اینکه ما فقط ظاهر آنها را می‌بینیم یا بعبارت دیگر ما حقیقت آنها را نمی‌دانیم بلکه افکاری را می‌پذیریم که عقل درباره آنها تشکیل میدهد. پس حال ما در مقابل عالم مانند حال کسی است که در اطاقی نشسته و خیابان و رهروان آنرا از پنجره تماشا می‌کند و همانطوریکه وسیله آشنائی او با رهگذران خیابان پنجره اطاق است وسیله آشنائی ما هم با اشیاء عالم، وزنه عقل خودمان است و در حقیقت آن افکاری را می‌شناسیم که عقل ما راجع به آنها قضاوت می‌کند اما بطور مستقیم با آنها در تماس نیستیم. برای روشن شدن مطلب می‌گوییم من این کاغذ را می‌شناسم یعنی حقیقتش را نمی‌دانم بلکه فکر خود را درباره آن میدانم.

عقیده کانت فلسفه مادی را در قرن نوزدهم متزلزل کرد و در اواسط همین قرن بود که اساس فلسفه تکامل ظاهر گردید. در وهله اول به نظر می‌رسد فلسفه تکامل پایه‌های ادیان را متزلزل ساخته است. این موضوع البته صحیح است ولی از طرف دیگر اعتماد به عقل بشر را بیشتر کرده است زیرا به استواری ثابت نمود که عقل بشر ناقص است و همیشه در تغییر و تبدیل است و پیوسته بطرف کمال سیر می‌کند. پس افکاری هم که وسیله ارتباط عقل به مادیات است

مانند عقل در تغییر و تبدیلمند و در این صورت تمام چیزهایی که آنها را حقایق می‌شمریم در واقع افکاری هستند که پیوسته در حال تغییر و تطور بوده و صحت آنها نسبی است نه حقیقی.

اما برگسون که در عصر ما زندگی کرده است این موضوع را یعنی نقصان عقل بشر و کافی نبودنش را برای درک حقایق عالم از راه دیگری دنبال نمود. برگسون غرق در دریای فلسفه تکامل است لکن به بیراهه نمی‌رود و چنین می‌گوید: زندگی حیوانات از لحاظ اتصال به مادیات یا از جهت ادراک دو قسم است:

۱ - زندگی حشرات که ادراک آنها ناشی از غریزه بوده محتاج تحصیل دانش نیستند.

۲ - زندگی انسان و حیوانات عالی که اعتماد آنها مبتنی بر عقل بوده محتاج تحصیل دانش هستند.

البته در این تردید نیست که عقل و غریزه باهم تفاوت دارند و برای رسیدن به حقایق عالم دو راه متفاوت شمرده می‌شوند و چون تمام حیوانات از يك اصل و يك منبع نشأت گرفته و سپس افروغ پیدا کرده‌اند بنا بر این در هر حیوان مایه عقل و مایه غریزه را می‌بینیم یعنی در مورچه کمی عقل و در انسان کمی غریزه موجود است.

غریزه و عقل برای رفع حوایج زندگی از قبیل غذا و تناسل و دفاع پدید آمده‌اند ولی عقل به این مقدار قناعت نکرده و به مباحث فلسفی پرداخته و سرانجام ذهن مجردی شده است که در حقایق عالم بجهت اطلاع و آگاهی بحث می‌نماید. غریزه هم همین حال را دارد یعنی ممکن است يك وقت به بصیرت مبدل شود و در این صورت نظرش در کشف حقایق صحیح‌تر از نظر

عقل خواهد بود . پس همان طور که عقل وقتی از اغراض زندگی مجرد شد به ذهن مبدل گردید غریزه هم هر گاه از اغراض زندگی منزّه شود به بصیرت مبدل خواهد گشت .

برگسون می گوید : ذهن ما چون ناشی از عقل است نمی تواند حقایق اشیاء را درك کند و عقل فقط برای این پیدا شده که امور مادی را تحت نظر آورده هر طور بخواهد مطابق مصاحبت خویش به قالب مخصوصی درآورد و چون از اغراض زندگی مجرد شود به ذهن مبدل میگردد اما طبیعت اولی خود را که بحث در مادیات است از دست نخواهد داد منتهی قوهٔ اختراع و ابتکار پیدا می کند ولی هر چه ترقی کند باز به اسرار زندگی نخواهد رسید .

غریزه از این لحاظ با عقل متفاوت است زیرا زنبوری که روی یکی از حشرات می نشیند و طوری نیشش میزند که فقط بی حسش می کند بدون اینکه بمیرد و سپس در آن تخم می گذارد تا وقتی بچه هایش از تخم درآمدند از بدن آن تغذیه نمایند به اسرار زندگی نزدیکتر است تا عقل ما . زیرا زنبور بدون اینکه این علم را از کسی یاد گرفته باشد طوری آن حیوان را نیش میزند که نمی کشد بلکه فقط سم خود را به اعصاب حشره تزریق می نماید و آن را بی حس می کند که گوئی علم ذاتی به اعصاب آن دارد چنانکه میان اعصاب و امعاء ما چنین ارتباطی موجود است به دلیل اینکه اعصاب ما بر امعاء تسلط داشته آنها را به هضم و جذب غذا و امیدارد بدون اینکه این علم را از کسی یاد گرفته باشد و تا میان این دو تفاهمی نباشد ممکن نیست این ارتباط صورت بگیرد منتهی این تفاهم چون از جنس دیگری است بنظر ما عجیب می آید چنانکه تفاهمی که میان زنبور و آن حشره موجود است به نظر ما عجیب می آید و فقط از همین طریق است که متوجه می شویم برای درك حقایق راهی دیگر نزدیک تر و مختصر تر

از راه ذهن موجود است و آن راه بصیرت است .  
 ذهن در امور زندگی راهنمای ماست و بوسیله ذهن است که چیزها را  
 اختراع می کنیم ولی در هر یک از افراد بشر مایه غریزه موجود است زیرا از همان  
 چشمه که حشرات نوشیده اند ما هم نوشیده ایم منتهی غریزه ما هنوز به اندازه  
 غریزه آنها قوت نگرفته است و اگر بخواهیم بر اسرار زندگی واقف شویم  
 ناگزیریم از اینکه از غریزه خود بصیرتی در آوریم که ما را به اجسام ذی روح  
 مربوط ساخته حال ما را در مقابل آنها شبیه حال زنبور در مقابل آن حشره  
 در آورد چنانکه از عقل خود ذهنی در آورده ایم .

ذهن موجد اختراع و فلسفه موجد بصیرت است . چون همانگونه که در  
 بالا مذکور افتاد ذهن عبارت از عقل مجردی است که مقصودش مباحثه در  
 ماده و تحصیل معرفت امور مادی است و بصیرت غریزه مجردی است که مقصود  
 اصلی آن رابطه پیدا کردن با اجسام ذی روح است چنانکه می بینیم زنبور طوری  
 اعصاب را می شناسد که گوئی جزء بدنش می باشد و نه چیزی جدا از آن .

اکنون باید ببینیم چگونه این بصیرت را در روح خود ایجاد کنیم .  
 برگسون معتقد است که با ریاضت و ممارست می توانیم به این هدف نائل شویم  
 همانطوریکه شنا کردن را پس از فراموش کردن با تمرین مجدد به یاد خواهیم  
 آورد . برگسون معتقد است منظور از عرفان و تصوف آنست که انسان عالم را  
 از دریچه بصیرت نگاه کند و نه از دریچه عقل .

عقیده برگسون عقیده ای کاملاً روشن و گویا است اما اینکه ما چه باید  
 بکنیم تا چنین بصیرتی را که اسرار عالم را کشف می کند در خود ایجاد کنیم  
 باید به اعماق روح خود برگردیم و این مطلب را در روح خود جستجو کنیم .  
 بطور خلاصه باید گفت برگسون سرزندگانی را خدا و خدا را سرتمام عالم میدانند .

برای رسیدن به بصیرتی که مورد نظر برگسون است راه دیگری هم هست یعنی آنکه دین را هم بهمان چشمی نگاه کنیم که ادبیات را نگاه می‌کنیم و میان این دو با علم باید تفاوت قائل شد زیرا علم در کمیت اوزان و مساحت و ظواهر اشیاء بحث می‌نماید و ادبیات در کیفیات و صفات آنها و در اسرار روح بحث می‌کند و آخرین مقصودش جمال است.

برای مثال علم برای ما نقشه تهران و خیابانهای آنرا می‌کشد و هوا و شماره نفوس این شهر را بیان می‌کند ولی ادبیات در صورتیکه ادیب نقاش باشد تابش آفتاب را بر تهران و صف می‌کند یا اگر ادیب نویسنده باشد امیدها و ناامیدی‌ها و خوشی‌ها و ناخوشی‌های اهالی تهران را شرح میدهد.

پس مقصود علم نقشه‌کشی و وزن معین کردن است و مقصود ادبیات جمال و کشف اسرار است.

دین هم مانند ادبیات است ولی مقصودش منحصر به اخلاق است چون وسیله دین همان وسیله ادبیات است چنانکه می‌بینیم اعتماد علم بر امتحان و قیاس و اعتماد ادبیات و دین بر بصیرت است لهذا علم از روی اعتماد بذهن مسائل را مقرر می‌کند ولی دین و ادبیات مسائل را پیشنهاد می‌کنند و مردد هستند. شاید بصیرتی که ادبیات را به وسیله آن می‌بینیم همان بصیرتی است که برگسون میخواهد و معتقد است که آن خلاصه غریزه مجرد است. اگرچنین باشد پس هرگاه ادیب در قسمت اخلاق بحث کند میتواند خود را از علمای دین بشمارد.

### مآخذ این مقاله

- ۱ - کانت به قلم اس. کورنر چاپ هشتم سال ۱۹۷۴ لندن.
- ۲ - تاریخ فلسفه غرب به قلم برتراند راسل چاپ نهم سال ۱۹۹۶ لندن.
- ۳ - فلسفه به قلم سی، ای، ام جواد چاپ دوم سال ۱۹۷۲ لندن.